

فریاد تنهایی

سرگذشت حقیقی

مهرداد انتظاری



فرمانگار

تهران - ۱۳۸۹

انتظاری، مهرداد

عنوان و نام‌پیدا آور:

فریاد تنهایی / مهرداد انتظاری

مشخصات نشر: تهران: فرادیدنگار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص.

شابک: ۹۶۴ - ۹۶۴ - ۹۶۴ - ۹۶۴ - ۹۶۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴

رده‌بندی کنگره: ۱۲۸۸ ۴۳۷۵/ن ۳۷۵/۱۶۲/۲۲۸۷

رده‌بندی دیویی: ۸۵۲/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۷، ۱۷۹



گروه فرهنگی انتشاراتی فرادیدنگار

خیابان سهروردی شمالی، هویزه شرقی، شماره ۴۶، واحد ۴

تلفکس: ۸۸۵۰۳۴۳۹-۴۱

✕ فریاد تنهایی

- ✓ نویسنده: مهرداد انتظاری
- ✓ نمونه خوان: حسین محمدیان
- ✓ حروفنگار: آمنه علاقه‌بندی
- ✓ قیمت: ۹۰۰۰ تومان
- ✓ نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۹
- ✓ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
- ✓ حروفچینی: گنجینه
- ✓ صفحه‌آرا: حسن نیکبخت
- ✓ لیتوگرافی: صدف
- ✓ چاپ: گلرنگ یکتا

✓ کتابخانه ملی ایران: ۱۷۹۰۶۰۲

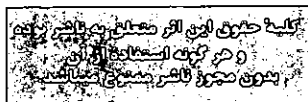
✓ شابک ۵-۵۵-۸۹۱۲-۹۶۴-۹۷۸

✕ مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

✕ تلفن مرکز پخش: ۸۸۷۹۴۲۱۸ (۸ خط)

✕ پخش دریای دانش: ۶۶۹۷۷۱۷۴

✕ پخش میعاد: ۶۶۹۵۷۵۴۱



برایت بارها باید بگویم،
که در رگهای من جاری شدی چون خون
که از من ساختی بار دگر مجنون
از شکوه عشقِ خانمان سوز،
برایت بارها باید قسم‌ها یاد کرد؟
برایت بارها باید سر سجده فرود آورد؟
ز دست تو به تاریکی کوهستانِ غم باید سفر کرد
به دنبال تو تا خورشید باید رفت
به پیش پای تو شاید که چون یک مشت خاک بی‌بها گردم،
برای قلب تو شاید خدا گردم
نمی‌دانم که در جای نگین تاج زری کلاهت جای می‌گیرم
و یا در زیر پاهای تو بی‌رحمانه می‌میرم؟
نمی‌دانم که بعد از سالهای سخت و دشوار،
که بعد از روزهای گرم و شیرین،
زمان مُردنم آیا، در آغوش تو جانم را خدا گیرد
و یا این آرزو در نطفه می‌میرد...؟!

زمانه هم‌چون گزری است،
باید از این گذر گذشت...
«تقدیم به عشاقی که از گذر عاشقی گذشتند، طعم
عشق را چشیدند تا سرمشق عشاق تازد نفس
باشند.»
«مهر داد»

قابل توجه خوانندگان محترم:
برای برقراری ارتباط مستقیم با نویسنده و ارائه
نظرات و پیشنهادات خود، می‌توانید با پست
الکترونیک ایشان مکاتبه فرمایید:

E-mail: mehrdadentezari@hotmail.com

حساب شعر و افسانه را باید از حساب زندگی جدا کرد...

باید جهان را همان‌گونه که هست ببینیم و لحظات را بگذرانیم. جهان، در ادوار مختلف تاریخ، عشاق فراوانی به‌خود دیده است. افرادی که مدعی عاشقی‌اند، ولی از عشق حقیقی هیچ نمی‌دانند. یک عاشق باید در هرکارش تناسب و شایستگی را در نظر بگیرد. نباید همین که پای عشق و احساس به‌میان آمد، عقل را به‌کناری گذاشت و فقط از دل پیروی کرد.

در دنیای امروز عشق و فریب کنار هم قرار گرفته‌اند. اگر خوب بنگریم، می‌بینیم که عاشقان و دل‌باختگانی که دم از دوست داشتن می‌زنند، هرچه چرب‌زبان‌تر باشند، هرچه شیرین‌تر سخن بگویند، هرچه کلماتشان در دل‌های ساده و زودرنج بهتر بنشینند، هرچه بهتر زاری و اظهار بی‌قراری کنند، هرچه ماهرانه‌تر و دلفریب‌تر نامه‌های عاشقانه بنویسند، دروغ‌گوتر، شیادتر و حقه‌بازترند!

جوانان، وقتی به‌دوره‌ی پُرشور جوانی گام می‌گذارند، می‌پندارند که بسیار عاقل شده‌اند، باید به‌آنها گفت، اگر می‌خواهید خوشبخت باشید، خودتان را عاقل و هوشیار ندانید. این میزان را همیشه در عشق به‌ذهن بسپارید که راست‌گوترین عاشق آنست که مرد باشد!

یک مرد - فرق نمی‌کند، مذکر یا مؤنث - وقتی دوست ندارد، هرگز محبوبش را نمی‌آزارد و هرچند خودش در آتش غم و محنت بسوزد، کف نفس می‌کند، همه چیز را به‌درستی می‌سنجد و چنانچه از جهات باطنی و معنوی نیز قابل دوست داشتنش یافت، آنگاه نخستین قدم را در راه عاشقی برمی‌دارد.

کسی که افسانه‌ی لیلی و مجنون یا شیرین و فرهاد را ساخت نیز خواست به‌جهانیان بگوید که با این‌گونه عشق‌ها نمی‌توان زندگی کرد. چنین دوست داشتن‌هایی که منطق در آن حاکم نیست، جز به‌فنا و نابودی منتهی نمی‌شوند و دختری که می‌خواهد خوب زندگی کند و خوشبخت و کامروا باشد یا پسری که قصد دارد وظایف اجتماعی‌اش را به‌درستی انجام دهد، نباید زندگی و دل‌باختگی و دیوانگی قهرمانان افسانه‌ها را سرمشق خود قرار دهد!

آری، رسم روزگار چنین است... اگر بنا بود دنیا جای دل بستن باشد، هرگز تپاهی و فنا در آن راد نمی‌یافت. ممکن است بسیاری افراد در زندگی با وصال در عشق مواجه شده و سعادتمند باشند، اما بهتر است جهان را همان شکل که هست دید. باید وصال و شادکامی‌های گادگاهش را با علم و اطلاع به‌ناپایداری‌اش شکر گفت و نباید از آن توقع زیادی داشت و از اهل آن هم هرچند یار جانی و دوست صمیمی باشند، نباید متوقع بود.

یک جوان باید زندگی را مقابل رویش، روشن و آراسته به‌زیور امید ببیند و آنچه را که دلش می‌گوید، اگر با گوهر منطق مزین است، همان را بخواهد و همان را که می‌خواهد ورد زبانش سازد.

«فریاد تنهایی» یک داستان واقعی است. در طول آن نویسنده با قلم توانا و سحرش کوشیده دامهایی که بر سر راه جوانان قرار می‌گیرند، به‌آنها نشان بدهد و به‌ایشان بگوید، اگر عشق راستین نباشد، انسان را به‌چه منجلاهی می‌کشاند!

ما، در گروه فرهنگی انتشاراتی فرادیدنگار قصه‌ی تازه‌ای از مهرداد انتظاری را منتشر کردیم تا شاید بتوانیم گامی مؤثر در جهت روشنگری جامعه برداریم و همچنین دل خوانندگان خوش‌ذوق این نویسنده‌ی متبحر را که مدام از ما سراغ قصه‌های جدیدی از ایشان می‌گیرند را به‌دست بیاوریم. باگوش جان، به‌این داستان زیبا و آموزنده دل بسپارید.

ناشر

تهران - اردیبهشت ۱۳۸۹

دوستان صمیمی

برای کسب اطلاع از فعالیتهای ما در گروه فرهنگی، انتشاراتی فرادیدنگار از سایت اینترنتی زیر دیدار کرده و ما را از نظرات مفیدتان بهره‌مند سازید.

www.faradidnegar.com
